

Lehne
11. III. 27.
W. J.

عبد مصفان استغنی فی علم الایمان
شیخنا ابی سعید بن علی بن محمد بن علی
روستا نالو مبارک آقا درین روز زینب
بکین کلمه حسن و مفیدین بلیکین

عبد مصفان میگوید از زبان نوبهار
بیلان مستند و بستان زلف و حلایا
میکسب که نور و نیت اندیش
نوبهار که است با افضل کرد

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على
سيدنا محمد وآله
الطيبين الطاهرين
اللهم صل على
سيدنا محمد وآله
الطيبين الطاهرين
اللهم صل على
سيدنا محمد وآله
الطيبين الطاهرين

بارا

سوی

یافتن

بسم الله الرحمن الرحيم وتم بالحمد

سه ضروری

۱۰

الحمد لله النعم الحيوة النفوس وصحة الاجسام
والصلوة علي واضع قانون الشرع ومن

تبعه الي يوم القيام **بدر** این نسخه است

معلوم بسه ضروری که توجه ابدان از شر ابط

حافظان است و تا مل در ان از مر اسم ارباب

ذکا و فطنت **متوی** در زمان خسری ^{بیت}

یافت **کافق** از عکس رویش رخ بنامت

داود دوران همایون **سه** پیش خاک در کوش

افلاک **بیت** **انکه** ما بخرج **تکین** آمده افتاب ملت

دین آمده **انکه** از اول پاک **مصلفا** **انکه** نایاب او نور و صفات

از کجوه

انکه چون ماه از صفحا تا منده شد انکه شوش روز کارش منده
روز شنبه ۱۲

منده یوسفی تا آنم که از بخت سعید آمده اورا اعلام ز خرید

حبه دعایی او که پذیرد روز شنبه خبر ضایعی بخورد روز شنبه

با دنا بر باست حرم نمیکین دولت و اقبال او هر دو فرو

سروش هرگز غبار غم مباد یکسره مواز مرا و کم مباد **مقدم** مباد

چون غم از او مقدم شود
چون غم از او مقدم شود

دانست که از طب و امرست یکی نقطه صحت و دیگری از **غرض**

غرض حاصل

و حرفه صحت از آنکه در **مقدم** است از برای اینکه علامت

را طب حاذق می باید که بر تشخیص و معالجه او تمام باشد

و طب حاذق تا مددی باشد و اگر طب حاذق باشد استوار باشد

که مرض از امر اضیی بود که معالجه پذیر باشد و اگر معالجه پذیر باشد

شاید که اسام معالجه میباشند شاید که مریض اطاعت نکند

و اگر مریض اطاعت نکند شاید که قوت مریض وفا نکند بر دست

معالجه و اگر قوت مریض وفا نکند و معالجه شود اثر ضرر و و از

قوت مریض بر ظاهر در علی
تا بیخ رود و غذا
کند ۳

در زخم علی و در زخم علی
در زخم علی و در زخم علی
در زخم علی و در زخم علی

تشنه حرارت غریزی و غیر آن در بدن مانند و لهذا احتیاج
سید عالم صلی الله علیه و سلم فرموده اند که الاحتیاج افضل
میں الہ و ادریس بر همه کس واجب و لازم است که حفظ
و حفظ صحت تصرف در شش گرمی نشود که آنرا است
کو تید اول از دست ضروری هوا می است که محیط است بدن

و محتاج است سال بان از برای تبدیل روح با تنفس
و اخراج فضلاتش بر نفس و اما ام که هوایی نماند که صفاتی
بود و محیط ما مانند او را بخار نستان و اشجار چمنه و نباتات
رویه و من حیثه و در دنیا و امثال اینها حافظ و محبت
باشند و چون تغییر شود حکم او و محدث مرض و موحت
آن که در دو توغیرات هوا یا طبیعی است یا غیر طبیعی و طبیعی
مضا و طبیعت است یا غیر مهوا و توغیرات طبیعی توغیرات فصلیه
و مراد به توغیرات فصلیه توغیراتی است که حاصل شود در زمانه

استقل

نصفه از ایران
نصفه از هند
نصفه از چین
نصفه از اروپا
نصفه از آسیا
نصفه از آمریکا
نصفه از آفریقا
نصفه از استرالیا
نصفه از قطب جنوبی
نصفه از قطب شمالی
نصفه از مدار استوا
نصفه از مدار شمالی
نصفه از مدار جنوبی
نصفه از مدار گرینویچ
نصفه از مدار پاریس
نصفه از مدار لندن
نصفه از مدار نیویورک
نصفه از مدار پکن
نصفه از مدار مومبئی
نصفه از مدار بمبئی
نصفه از مدار کابل
نصفه از مدار دمشق
نصفه از مدار بغداد
نصفه از مدار قاهره
نصفه از مدار مسکو
نصفه از مدار پکن
نصفه از مدار مومبئی
نصفه از مدار بمبئی
نصفه از مدار کابل
نصفه از مدار دمشق
نصفه از مدار بغداد
نصفه از مدار قاهره
نصفه از مدار مسکو
نصفه از مدار پکن
نصفه از مدار مومبئی
نصفه از مدار بمبئی
نصفه از مدار کابل
نصفه از مدار دمشق
نصفه از مدار بغداد
نصفه از مدار قاهره
نصفه از مدار مسکو

مقاله فصلی در فضلی و ملائمت از تعریف حصول حسب

اصطلاح بالبا سبب آنکه در معنی ایشان زمانانی است که

شود و در وقت و ثبات و محتاج میباشد در و بموشش

از جهت بر وقت و تفریح معنی به از جهت حرارت و

حرفی مان مقابل است و ضعف جمع زمان خار و

جمع زمان بار و در وقت است که در معنی ایشان اول حمل یا

منش با بعد از آن بقلمی تا نصف نور باشد و حرف

ان وصف نسبت است پس هر یک از ریح و حر

اقصد و از هر یک از صیف و شیا و هر فصلی مورت اراضی است

که مناسب آن فصل است و فصلی مضاد آن مثلا فصل حار ریح ط

مورت مرض حار ط است و فصلی مرض بار و یا پس

بار و ط مورت مرض بار و ط است و فصلی مرض حار

پس و تفاوت غیر طبعیه که مضاد طبعیه است از اسباب

فصلی در فضلی و ملائمت از تعریف حصول حسب
اصطلاح بالبا سبب آنکه در معنی ایشان زمانانی است که
شود و در وقت و ثبات و محتاج میباشد در و بموشش

از جهت بر وقت و تفریح معنی به از جهت حرارت و
حرفی مان مقابل است و ضعف جمع زمان خار و

جمع زمان بار و در وقت است که در معنی ایشان اول حمل یا
منش با بعد از آن بقلمی تا نصف نور باشد و حرف

ان وصف نسبت است پس هر یک از ریح و حر
اقصد و از هر یک از صیف و شیا و هر فصلی مورت اراضی است

که مناسب آن فصل است و فصلی مضاد آن مثلا فصل حار ریح ط
مورت مرض حار ط است و فصلی مرض بار و یا پس

بار و ط مورت مرض بار و ط است و فصلی مرض حار

فصلی در فضلی و ملائمت از تعریف حصول حسب
اصطلاح بالبا سبب آنکه در معنی ایشان زمانانی است که
شود و در وقت و ثبات و محتاج میباشد در و بموشش

از جهت بر وقت و تفریح معنی به از جهت حرارت و
حرفی مان مقابل است و ضعف جمع زمان خار و

جمع زمان بار و در وقت است که در معنی ایشان اول حمل یا
منش با بعد از آن بقلمی تا نصف نور باشد و حرف

Handwritten text at the top of the page, likely a title or introductory note.

میباشد و از اسباب رشد می باشد اما اسباب سواد چون

مختص شدن شمس یا کثرتی از درازی که عبارتست از کواکب

کثیره الصود چون مشتری و زهره و شغری و قلب الاسد و غیر

و در وجه یا وقت که شمس در دست جدا اجتماع اینها باشد موجب

زیادتی حرارت هوایی گردد و اگر در دستنا باشد و اما اسباب

از ضعیف چون اختلاف مسکن از جهت عرض یا محاذ و جهت

جبال یا از جهت وضع یا مجموع تراب و عرض مقدار بعد

خدا استوار و رعایت اعتدال است و اقله ثانی و ثالث

الحرارت است و سادس و سابع منظر البروقه و زجاج زمین

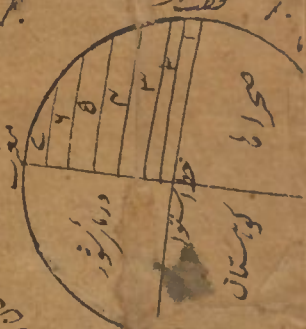
تر یک است با اعتدال و مجاورت بحیر طرب هو است و بلد

که در میان یا کنار دریا بود و قطب است و در گرمی و سردی معتدل

از جهت عقیبان هو او بر مویز یا بن وقت مستقیم نمیشود و اگر

و صیف و متبر و نمیشود از میرود در دستنا بواسطه غلطه هوا و طول

Extensive handwritten marginal notes on the right side of the page, providing additional commentary or examples.



Handwritten text at the bottom of the page, possibly a conclusion or further notes.

مکانی که جبل شمالی مستقیم است از جهت منع او به بوی ریا
شمالی باره و اجس او ریا حاره جنوبیه را از جهت عکس شعاع

بر بلده و جنوبی میبردست از جهت منع او به بوی ریا جنوبیه

و جبل ریا شمالیه را او عدم عکس شعاع شمس بر بلده و مغربی افضل
است از مشرقی از جهت نزدیکی شعاع آفتاب از شمار و منتقل شدن

اهل بلد از سرد لیل سویی شمس قویه و در وقت از جهت منع او باج
مشرقیه را که افضل است از مغربیه آخر نماز عبادت حرکت او

و بلد مرتفع اصح و ایر دست از منخفض و بلد مستوی الوضوح است
مخفف و مسخ و محرق و ترازب تریب یعنی زمین آب حیرت

که آبش بخاری بود و در و حجر با جمع شود مرطب و موفی است
و جبل مقوی ابد است و هوا بی محکم ساز بدن است و جو نیکو

سهم و محسن لون است و محدث ز کام و منزله و صرح و قالی
خرات و رعشه و هوا بی حار مرضی و مضعف و مکرر حواس و عقل

از جهت منع او به بوی ریا
موجب حرکت او به بوی ریا
منفی

نور آب کبرئیه ۱۲
دوم است ۱۲

منتهی

علامت رغبت کاؤب انکہ بر خلاف این بود و باید کہ هنوز

رغبت طعام باقی باشد کہ بسکتند و خود را از ادخال مکنند

کہ در ادخال حراب ساربت و قرز تکثیر الوان کہ چندین نوع

کروند و وقت خوردن و احوال زمان اکل کہ مدت زمان کار

کہ در ایندست ترو بکت ابقرا ادخال و حکما گفته اند کہ بترس افو

خوردن در طعام است کہ در روز سه نوبت اختیار کنند مگر در

صبح و آخر روز و روزی دیگر نماز شب و این محتاج

بعضی گفته اند کہ در شبانه روزی دو نوبت خبثت مصلح

و غذا از بختن ساعت کمتر باشد و بعضی گفته اند کہ در شبانه

روزی یک نوبت و سپس بعضی این اسام است و باید کہ قدری

لدید اختیار کنند بطر عدم اکنار و مداومت نکنند نیز تفرقه

طعام راسا و فطکہ داند و کاهلی آرد و بر تمام مض کہ مردم را بزودی

لاغر و پیکر داند و بر حلو کہ اشتها را ابر و بسخین بدن کند و بر

در طبع بفرید و باید و چون شش و کبد و کله
بکند در جوی و اعضاء بفرم ثالث
در این میرسد و باید کہ طبع او در
تالستان و در الفلک که در نزد
رشتان باشد که بالفعل در
و در تالستان و خسته از طعام
خوردند در رشتان در کار روز

لطیف و بفر قله و بفر نیش با بفر قله
بفر قله و بفر نیش با بفر قله
بفر قله و بفر نیش با بفر قله

طعام باقی باشد که بسکتند و خود را از ادخال مکنند
که در ادخال حراب ساربت و قرز تکثیر الوان که چندین نوع
کروند و وقت خوردن و احوال زمان اکل که مدت زمان کار
که در ایندست ترو بکت ابقرا ادخال و حکما گفته اند که بترس افو
خوردن در طعام است که در روز سه نوبت اختیار کنند مگر در
صبح و آخر روز و روزی دیگر نماز شب و این محتاج
بعضی گفته اند که در شبانه روزی دو نوبت خبثت مصلح
و غذا از بختن ساعت کمتر باشد و بعضی گفته اند که در شبانه
روزی یک نوبت و سپس بعضی این اسام است و باید که قدری
لدید اختیار کنند بطر عدم اکنار و مداومت نکنند نیز تفرقه
طعام راسا و فطکہ داند و کاهلی آرد و بر تمام مض که مردم را بزودی
لاغر و پیکر داند و بر حلو که اشتها را ابر و بسخین بدن کند و بر

و وقت ریاضت که عبارتست از حرکت بدن بسیار

فقدان کمال هم او است و علامتش اشتیاق طبیعت

و دیگر ویژگی آنست و دلالت کند اجزای آن بر ریاضت

و آنقدر بر مفرط و هر عضوی که ریاضت او بسیار شود

خصوصاً بر نوع آن ریاضت منگنا اگر بسیار شود

در محل اشتیاقی شود و بر محل افعال و هر عضوی را ریاضتی خاص

ریاضت صندل فرات پس باید که ابتدا کرده شود از حفظ

بتدریج از برای آنکه فعل قوی و محض صفا و منقحست

سما تعامت لذت از جاوه یا تقمیه یا خمدت بنها و را

بصرف از خط و دقیق و نظر کردن بسوی مواضع بعد

متشبهه و با مقننل جرو و نفی منقش میکرد و پس

و روان مستقیف و متعوض میکرد پس و می آمد خبری که در

مشکلات از فضلات بدنی و رگوب خیل چون با مقننل بود

و وقت ریاضت که عبارتست از حرکت بدن بسیار

فقدان کمال هم او است و علامتش اشتیاق طبیعت

و دیگر ویژگی آنست و دلالت کند اجزای آن بر ریاضت

و آنقدر بر مفرط و هر عضوی که ریاضت او بسیار شود

خصوصاً بر نوع آن ریاضت منگنا اگر بسیار شود

و وقت ریاضت که عبارتست از حرکت بدن بسیار

فقدان کمال هم او است و علامتش اشتیاق طبیعت

و دیگر ویژگی آنست و دلالت کند اجزای آن بر ریاضت

و آنقدر بر مفرط و هر عضوی که ریاضت او بسیار شود

خصوصاً بر نوع آن ریاضت منگنا اگر بسیار شود

در محل اشتیاقی شود و بر محل افعال و هر عضوی را ریاضتی خاص

ریاضت صندل فرات پس باید که ابتدا کرده شود از حفظ

بتدریج از برای آنکه فعل قوی و محض صفا و منقحست

سما تعامت لذت از جاوه یا تقمیه یا خمدت بنها و را

بصرف از خط و دقیق و نظر کردن بسوی مواضع بعد

و وقت ریاضت که عبارتست از حرکت بدن بسیار

فقدان کمال هم او است و علامتش اشتیاق طبیعت

و دیگر ویژگی آنست و دلالت کند اجزای آن بر ریاضت

و آنقدر بر مفرط و هر عضوی که ریاضت او بسیار شود

خصوصاً بر نوع آن ریاضت منگنا اگر بسیار شود

در محل اشتیاقی شود و بر محل افعال و هر عضوی را ریاضتی خاص

ریاضت صندل فرات پس باید که ابتدا کرده شود از حفظ

بتدریج از برای آنکه فعل قوی و محض صفا و منقحست

سما تعامت لذت از جاوه یا تقمیه یا خمدت بنها و را

بصرف از خط و دقیق و نظر کردن بسوی مواضع بعد

جمع بدست و تحلیل او اکثر است و از تسخیر و نامت ناما
همین راه تحلیل بقایاء مراض و همچنین ریاضت جمع بدست
باراجع و مهور قاعدا و قاعدا و مضطجعا و ترجیح میل است و از این

جمع الوجود مراض مهند که کانه کند و همچنین ریاضت تمام
بدست طرز تحلیل اما از ریاضت قوی است که تحلیل و تسخیر
بسیار است بدین و نفس است لعل لجان

انکه که در صفت بدین راه ریاضت است ظاهر
اما جهت آنکه نفس را ریاضت است است که لازم است
و حزن با تقیاه و در اطلاق ریاضت بر فعل نفسی تجوز
از برای آنکه ریاضت مخصوص است ب حرکت بدنی خفاجه قبل

معاد شد و از قبیل ریاضت بان و نفس است سابقه الخلیل
را که بسفید ریاضت جمع بدست و محرک اخلاط لطیفه و غلیظه
قاع امراض مزمنه چون جزام و استسقا و موی معدة است

و آنها از جمع با اراجع و المهور و اوقاف عدا
و تا آنکه تسخیرا از اکان با اراجع و اوقاف عدا
للبدن که اگوید تحلیل با اشتغال
الرجوع المیل و الارجع
الرجوع و مراض
الرجوع و مراض
الرجوع و مراض

بدانکه لفظ بر دو قسم است حقیقه و مجاز حقیقه
لفظ را گویند که لغوی است در موضوع
حرف چون اصل که موضوع له اوز که فریب
آدم بجای و زنده الصفو الالکریه
و مجاز لفظ را گویند که مستعمل
شده در غیر موضوع لغوی

چون اسد که موضوع له او
حیوان معین است
او در اصل شیخ مجاز است
لیکنه واسطه قرینه شجاعت
که خاصه اسد است و لکن است
که در حقیقت موضوع له او است
و استعمال او در نفس مجاز است

حرف شجاعت
حرف شجاعت

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

وچون از عظمیان و قوی عارض شوند نفع تمام را به خارج نفع

پس باید که مبادرت نماید خیرین مگر و قوی که با قیاد

و چون ضعف شود و دلک از جمله انواع ریاضت است

آن شش است خشن و نامنس و صلب و لین و کمر و

خشن فصلها را تحلیل دهد و رنگ روئی را منجمد کند و بدن

فرسازد و خیزد و مایه بیونی خارج و املس رنگ و وی را منجمد

کند و آید و بدن را فرسوده کند و تر از خشن صلب اعضا را تحلیل

و فصلات را تحلیل دهد و لین است کند عضله را و تحلیل دهد مگر

و کثیر فصلات را تحلیل دهد و قلیل تحلیل دهد و معتدب و باید که ریاضت

در میان دلک استعدا و دلک استعدا واقع شود و دلک استعدا

باید که از دلک لین بتدریج بصلب آید و دلک استعدا و انکار

بلین آید چهارم از دست فروری حرکت و سکون نقتضات و لازم

حرکت تقویت حرکت را به مایه بیونی خارج و فوته چنانکه در صفت

و انضواء بنا است. اهل قدس و مشاء

المقدور و همدار خرد و لین

نفع و نفع با به در اسکندریه بودت

تحلیل

خیزد و مایه بیونی

باید که اول ریاضت

تا غده القوی که

در بدن است

یا قلیل قلیل چنانکه در فرج یا بوی داخل و فته

چنانکه در فرج یا قلیل قلیل چنانکه در عم یا بوی

داخل و خارج چنانکه در نجات و ایضا لازم حرکت

نفسانی است سخته تا حرکت اید و برودت با حرکت است

و افراط حرکت نفسانی مهلك است و افراط سکون

نفسانی میرد و مسله چنانکه از سه فروریه نوم و حیالات

و نوم در غلا کفره میرد و است یا خلال روح و نوم نهار

مفسدون و برخی نوا یا نفسانی و مورس صلابت طهارت

و چون عادت شود جایز نیست ترک آن مگر در تیر

و سهر مفرط مذهب دماغ و مسمی یا مضم تجلیل قوت

و مجموع تجلیل پاره است و نغاس مهجیب بحر طبیعت

و فساد غذات *ششم از سه فروریه است فساد*

و افراط استفراغ بالذات مجتنب و میرود

از جهت اخلال رطوبت و اروا در و با مغز که
که مسخن و مرطب بود چنانکه خلط خارج باردیابیس
باشد و نیز در یک خروج آن حرارت و رطوبت بر بدن مسخن

کرد از جهت بجان موجب حرارت بیب وال
صندک برودت و هیوست است و لازم افراط احتیاج
بود سینه و عفتو نتقو ط شهرت و ثقل بدن

واله اعلم **نامه ربای** این محقر که با وفایده مش
همه آفاک را چه خاص و چه عام یافت در سال نهصد
چل چار سمت ختم و صورت تمام تم شایسته اروا

بسم الله الرحمن الرحيم

دلیل النبص

احمد الله النافع الحكيم العلام والصلوة علی زبیرة

الاولیای و انبیاء و اووالکرم پوشیده باشم این
سطر چندت از صفات طیب در او نبض بر طبل بدن که جهت
طالبان این فن هم قورم شده و بولا کلیل النبص موسوم گفته

مستوی دارم امید بوسی که درام فیض کبریا ازین پیر
خواهر چه عام خلق عالم شونرا ازین محکوم مانرا از آفت
زتان محفوظ **نبض** هرکت آینه است از او عینه اوج

مرکب از نسیاط و انقیاض جهت تعدیل روح و انزاع

و اد الله العلام و انبیاء و اووالکرم

فضلات